

سیف اسفرنگی و اثرپذیری وی از خاقانی

علی‌اصغر بابا‌صفری

دانشیار دانشگاه اصفهان

* گلبر نصری

چکیده

سیف‌الدین اسفرنگی – شاعر پارسی‌گوی کم‌شناخته – به اقرب احتمالات در سده ششم هجری دیده بر جهان گشود. زادگاه او به گواهی نامش و اتفاق تذکره‌نویسان اسفرنگ یا اسفره از توابع سمرقند است و از این نگاه دیوان او در بررسی زبان حوزه فرارود (= ماوراء‌النهر) پایگاه و جایگاهی ویژه دارد.

سیف در صناعت شاعری به بسیاری از پیشیان و هم‌روزگاران خود چشم داشته و قصاید آنان را نمونه قرار داده و استقبال کرده است؛ از خیلِ منظوران او می‌توان به مسعود‌سعد، امیر‌معزی، عثمان مختاری، عموق بخاری، سنایی، انوری، مجیر بیلقانی، خاقانی و ظهیر فاریابی اشاره کرد که از این میان اقبال او به شعر خاقانی نظرگیرتر و از لونی دیگر است.

در این مقاله شماری از همانندی‌های واژگانی و معنایی میان ایيات سیف اسفرنگی و خاقانی را به دست داده‌ایم؛ این همانندی‌ها می‌توانند نشان از آن داشته باشد که سیف دیوان خاقانی را از نظر گذرانده است.

کلیدواژه‌ها: سیف اسفرنگی، خاقانی، همانندی‌های لفظی و معنایی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان golpar.nasri@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۸

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س، ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

مقدمه

سیف اسفنگی، چنان که از نامش برمی‌آید، از مردم ماوراءالنهر بود؛ تاریخ تولد این سراینده به درستی روشن نیست و تذکره‌نویسان و تاریخ پژوهان، در باب زمان ولادت او همداستان نیستند؛ زبده صدیقی، جامع دفتر اشعار سیف، به دلالت بیتی از دیوان، سال ۵۸۱ را برای تولد او پذیرفت، اما چنان که استاد ذبیح‌الله صفا نوشه است، آن تاریخ را در بیتِ منظور، ۵۷۱ نیز می‌توان خواند. جدا از آن، قصیده مشتمل بر بیت - بنابر قول مصحح در هامش صفحه ۵۴۴ - در پنج نسخه از نسخ نه‌گانه‌ای که او دستیاب کرده است، وجود ندارد. بیت مورد بحث این است:

مرا مادر پس از تاریخ هجرت به سال پانصد و هشتاد و یک زاد
(اسفنگی، ۱۳۵۷: ۵۴۴)

زبده آن‌چه اکثر تذکره‌نویسان درباره زندگی او نگاشته‌اند، چنین است: مولانا سیف‌الدین، مردی طالب علم و اهل فضل بود؛ در زمان ایل ارسلان خوارزمشاه از بخارا به خوارزم آمد و از ستایش گران سلطان محمد بن تکش (ملقب به سنجر ثانی) شد و قصاید نیکو در مدح او سرود. سیف از خاقانی تبع می‌کرد و در شاعری طرزی اوسط داشت (برای اطلاع از برخی گفته‌های تذکره‌نویسان ر.ک. دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲؛ ۱۲۷ و ۱۲۶؛ ملک‌شاه حسین، ۱۳۸۶؛ ۱۵۷؛ امین‌احمد رازی، بی‌تا: ۴۵۵-۴۴۹؛ آذر ییگدلی، ۱۳۷۸؛ ۳۱۱-۳۰۹؛ شیرعلی خان لودی، ۱۳۷۷؛ ۳۵؛ رحم‌علی خان ایمان، ۱۳۸۶؛ ۳۱۹؛ ۳۲۰-۳۱۹؛ صدیق‌حسن خان، ۱۳۸۶؛ ۳۴۵؛ هدایت، ۱۳۳۹؛ ۷۰۹).

شاید بتوان تاریخ شمار زندگی سیف را به قرینه نام مددوهانی که در دیوان از آنان سخن رفته و غالباً در عناوین قصاید ذکر شده است تدوین کرد، اما آن هم کار آسانی نیست؛ مثلاً عنوانین شماری از قصاید در دیوان نشان می‌دهد که شاعر آن‌ها را در مدح «سیف‌الدین باخرزی» انشاد کرده است؛ از جمله آن‌ها، یک قصیده چنین آغاز می‌شود:

ای ز جلال تو جاه مسند و دین را خاک درت کحل دیده روی زمین را

در اثنای قصیده می‌خوانیم:

آینه عقل بس معاینه بین را چرخ چو بنهاد خشت بازپسین را کنگره ارتفاع طالع این را <small>(اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۷۵)</small>	صورت اخلاص خاندان تو دیده <u>در بعض حصن خانواده برhan</u> <u>گفت که عراده فنا نکند پست</u>
--	--

سپس خطاب به ممدوح می‌گوید:

صورت نامی است خصم پرده‌نشین را <small>(همو، ۱۳۵۷: ۷۶)</small>	<u>واسطه عقد خاندان توبی ارچه</u>
--	-----------------------------------

آیا به قرینه ذکر «خانواده برhan»، محتمل نیست قصیده در مدح یکی از بزرگان آل برhan (خاندانی مشهور در ماوراء النهر معاصر سلاجقه و خوارزمشاهیان) به سلک نظم درآمده باشد؟ هم‌چنان که - بنابر قول مصحح - عنوان قصیده در یکی از نسخه‌ها چنین است: «في الحق صدر العالى افتخار جهان» (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۷۴) و در بیت سوم از همین قصیده شاعر سروده است:

<u>نام تو سرمایه افتخار جهان را</u> <small>(همو، ۱۳۵۷: ۷۴)</small>	<u>دور تو دیباچه کارنامه دین را</u>
---	-------------------------------------

که ظاهراً «افتخار جهان» ایهامی به لقب برادر برhan الدین محمد صدر جهان از خاندان معروف برhan دارد که مدتی در بخارا حل و عقد و امر و نهی به دست ایشان بود (ر.ک. زیدری نسوی، ۱۳۶۵: ۵۷ و ۳۰۹؛ عوفی، ۱۳۳۵: ۵۹۷). البته شاعر اسفرنگی، سیف باخرزی را در شعر خویش ستوده است و اشعار بسیار با این عنوان در دیوان او هست (برای نمونه ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۲۳۸/ ب/ ۱۳). اما سخن، این است که گاه عنوانین قصاید مورد وثوق نیست.

استاد صفا درباره ممدوحان سیف می‌نویسد: «از میان ممدوحان او، از همه قدیم‌تر سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲) است (؟) از ممدوحان وی‌اند: خسروملک غزنوی و تاج‌الدین محمودخان بن محمد ارسلان (م. ۵۰۸) که بعد از سنجر، چندی به جای او

سلطنت داشت و آخر، به دست مؤیدالدین آیابه کور شد. وی، بیشتر خوارزمشاهیان را مدح می‌گفت و «سنجر» را در قصاید او باید محمد خوارزمشاه، ملقب به سنجر ثانی دانست» (صفا، ۱۳۷۱: ۷۹۵-۷۹۶).

آیا او مداع سلطان سنجر بوده است؟ استاد صفا چنان که دیدیم، در این باره با تردید سخن گفته و از مخلص کلام او چنین بر می‌آید که سنجر را در قصاید سیف، باید علاءالدین محمد خوارزمشاه دانست، اما با تدقیق در دنباله سخن استاد در کتاب تاریخ ادبیات می‌توان دریافت که ایشان سنجر سلجوqi را نیز از مددوحن سیف می‌داند، زیرا در باب زمان مرگ شاعر نوشته است:

تاریخ وفات سیف اسفرنگی را تذکرہ نویسان ۶۷۲ نوشتہ اند و گفته اند هنگام وفات هشتاد و پنج ساله بود. اگر صحت این قول را بپذیریم، باید ولادت او در سال ۵۸۷ اتفاق افتاده باشد و حال آن که این شاعر، معاصر سنجر و محمودخان بن محمد ارسلان بوده و آنان را ستوده است؛ یعنی سنجر را که به سال ۵۰۲ در گذشته، سال ۳۵ پیش از ولادت خود (!) مدح گفته و محمودخان را که در سال ۵۰۷ به فرمان مؤید آیابه کور شده و در ۵۰۸ در گذشته، بیست و پنج سال پیش از آن که به جهان آید (!) (صفا، ۱۳۷۱: ۷۹۶/۲).

اما از نظر تاریخی بسیار بعد و شاید نامحتمل به نظر می‌رسد که سیف اسفرنگی، مداع سنجر سلجوqi (متوفا به ۵۰۲) باشد. هر چه در دیوان جست و جو کردیم، شعری نیافتیم که بتوان گفت در ستایش سنجر سلجوqi سروده شده است. دیوان او در بسیاری موضع، نشانهایی دارد که به دلالت آن می‌توان دریافت مقصد از «سنجر»، علاءالدین محمد بن تکش خوارزمشاه است؛ فی المثل این قصیده:

بسان چشمۀ خورشید آب ملک شد روشن	ز گرد موکب سلطان علاء الدین و الدنیا
شه خسرو نشان <u>سنجر</u> که چون در صف کین آید	مجوف گردد از تیرش چو ناوک نیزه اعدا
(اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۸۶) نیز ر.ک. ص ۴۲۹، ب ۳	

عنوان قصیده‌ای دیگر چنین است: فی الملک الکبیر افتخار الملوك سنجر ملک البخاری؛ در بیت دوم سراینده، ممدوح را «ارسان سنجر ملک» می‌خواند و در بیت سوم او را با لقب «علاءالدین» (علاءالدین: محمد خوارزمشاه) خطاب می‌کند (ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۴۳۰؛ نیز ص ۳۱۳ و ۳۱۴ ب. ۲۶).

ظاهراً اشتهر علاءالدین محمد به لقب «سنجر ثانی» از آن‌جا است که او را «بر سیل معهود در القاب» اسکندر ثانی می‌نوشتند. سلطان گفت: «امتداد مدت سنجری در ملک زیادت بودست؛ تفاؤل را اگر نویسنده، سنجر نویسنده» (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۶: ۴۳۱). در دیوان سیف اشعاری چند هم در ستایش قطب‌الدین حبس عمید (وزیر جفتای بن چنگیز) به چشم می‌خورد که در برخی از آن‌ها نام او نیز بیان شده است:

شاه عمید آن حبس آن که کند آفتاب	قندر شب‌پوش او از مژه حور عین
صدر جهان قطب دین میر عمید آن که هست	رشته جان در ثناش سبحة روح‌الامین
مفخر دنیا حبس آن که بود در شرف	قاعدة حصن ملک واسطه عقد دین
(همو، ۱۳۵۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹)	

نیز چند قصیده در مدح بهاءالدین مرغینانی (وزیر ییسو بن جفتای بن چنگیز) در دست است (برای نمونه ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۴۳۵، ۳۶۸). که برخی از آن‌ها به یقین در زمان صدارتش سروده شده زیرا شاعر بارها او را «صدر» خوانده است (ر.ک. همو، ۱۳۵۷: ۴۳۵، ب ۱۳ و ۱۴ و ۴۳۶، ب ۳۴). این مرغینانی همان کسی است که جفتای، او را به سببِ فضل و دانش، از فرزندان حبس عمید برتر داشت و به خدمت‌گزاری پسر خود، ییسو گماشت. سپس منصب وزارت به او مفوّض شد و «حبش عمید مصروف گشت». از این‌جا حبس عمید، کینه بهاءالدین را بیش از پیش در دل گرفت و «به وقت فرصت، سینه را تشیقی داد»؛ فرمان داد تا او را در میان نمایی پیچیدند و بدان سان که نمد می‌مالند، اجزا و اعضای او را ریزه کردند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۶: ۳۱۴ و ۳۱۵).

سیف، چنان‌که گفتیم این هردو تن را در شعر خویش ستوده است.

شاعر اسفرنگی، قصاید بسیاری از سرایندگان هم عصر و سلف را جواب گفته و نسبت به برخی از آنان، دعوی برتری کرده است؛ از جمله در مطاوی قصیده‌ای در مدح برهان الدین شیخ‌الاسلام سمرقندی سروده است:

صدراء در این دوران منم کافزون بود در هر فنم

بک خوش‌چین خرم من صد چون مجیر بیلقان

(همو، ۱۳۵۷: ۴۱۲)

و جایی دیگر چنین گفته است:

من بنده که نسخ کردم از شعر

آثار مجیر بیلقان را

(همو، ۱۳۵۷: ۱۱۳)

هم چنین معارض قصيدة ظهیر الدین فاریابی شده که مطلع شد این است:

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد شکر (ذکر) لب تو طعم شکر با دهان دهد
(ظهیر فاریابی، ۱۳۴۷: ۱۱۰)

و در جواب سروده:

آن را که غمزه تو ز کشتن امان دهد این است خونبها که به یاد تو جان دهد
(اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۱۸۴)

شعر و سخن سیف یادآور طرز و طور خاقانی است. او چیره‌دستی خود را در ابداع معانی با خاقانی قیاس می‌کند و پیداست که خود را تالی و پیرو خاقانی می‌داند و در مقام خودستایی می‌گوید:

نیک داند کاندر ابداع معانی مر مرا کس نبوده است از ورای دور خاقانی مثل
(همو، ۱۳۵۷: ۳۰۸)

و:

کین طرز نگفته است از ارباب سخن هرگز تا غایت عهد من کس از پس خاقانی

(همو، ۱۳۵۷: ۴۶۷)

سیف اسفرنگی، شمس الدین محمد بن مؤید حدادی، مشهور به شمس خاله را در ک کرده است؛ نام این شاعر چند بار در دیوان سیف آمده است؛ شگفت این که سراینده اسفرنگی گاه شمس خاله را ستوده و در تمجید از سحر قلم او داد سخن را به تمامی داده و گاه لفظ او را «فریب ابلهان» و بیت او را «از آن این و آن» شمرده است (برای نمونه قس. همو، ۱۳۵۷: ۳۸۳، ب ۹-۱۱ با ص ۴۱، ب ۳۳ و ۳۴).

از آن جا که در این مقاله، پاره‌ای از مشترکات لفظی و معنایی میان شعر سیف اسفرنگی و خاقانی را به دست داده‌ایم، در اینجا تنها به ذکر شواهدی در تأیید اثربذیری سیف از شعرای دیگر بسته می‌کنیم:

فرخی سیستانی:

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا
(دیوان/۱)

سیف اسفرنگی:

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
در آن ساعت که از کوشش سر گرز گران گردد
(دیوان/۸۷)

عثمان مختاری:

مسلمان کشن آین کرد چشم نامسلمانش
به نوک ناوک مژگان که پر زهرست پیکانش
(دیوان/۲۳۷)

سیف اسفرنگی:

مسلمان کشن آین کرد چشم نامسلمانش
همیشه تا بود ورد زبان مردم عاشق
(دیوان/۲۹۵)

عمق بخاری:

اختزان از بیم سر در نیلگون چادر کشد
روز رزم او چو رایتهای او صف برکشند
(دیوان/۱۹۷)

سیف اسفرنگی:

دختران نعش روز احتساب عدل او بربط و ناهید را در گوشۀ چادر کشند
(دیوان/ ۱۹۵)

عمق بخاری:

سرم از خوان سیه کاسه گردون هر چند قرص مهر و مهم آرایش خوان می بینم
(دیوان/ ۱۹۹)

سیف اسفرنگی:

برای دعوت ابله فریب هر سیه کاسه دو قرص بی نمک داری نهاده روز و شب بر خوان
(دیوان/ ۳۴۷)

سنایی:

افسر زرین همی بر تارک نرگس نهد گوشوار زمردین در گوش سیسنبه کشد
(دیوان/ ۷۳۵)

سیف اسفرنگی:

وز سر زلف بنفسه خادمان خلق او حلقه های عنبرین در گوش سیسنبه کشد
(دیوان/ ۱۹۵)

سوزنی سمرقندی:

خسرو بهرام تیری کز گشاد شست تو ز آفتاب و مه سپر بر سر کشد بهرام تیر
(دیوان/ ۱۷۵)

سیف اسفرنگی:

خسرو بهرام تیر رستم بهمن کمان موسی داود درع مهدی عیسی شیم
(دیوان/ ۳۱۳)

انوری:

آن که ز تأثیر عین نعل سمندش قلعه بدخواه ملک رخنه چو سین است
(دیوان/ ۸۷)

سیف اسفرنگی:

علم تو کوھی است کز نهیب سه حرفش
تیغ سر کوه رخنه رخنه چو سین است
(دیوان/۱۶۹)

انوری:

روزی که دوان بر اثر آتش شمشیر
چون باد خورد شیر علم شیر اجم را
(دیوان/۷)

سیف اسفرنگی:

روز وغا بشکند به پنجاه هیبت
شیر سراپرده تو شیر اجم را
(دیوان/۸۰)

انوری:

ای قاعده تازه ز دست تو کرم را
وی مرتبه نوز بنان تو قلم را
(دیوان/۶)

سیف اسفرنگی:

آن که به تدبیر کارسازی دولت
قاعده‌ای نو نهاد جود و کرم را
(دیوان/۷۹)

انوری:

بر ماھ مشک داری و بر سرو بوستان
در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب
(دیوان/۱۹)

سیف اسفرنگی:

گر هیچ وقت جلوه در آیینه بنگری
در مشک ماھ بینی و در عنبر آفتاب
(دیوان/۱۱۷)

این دو بیت از انوری:

تو سن ایام را یکباره رام رایض اقبال تو کرده است و بس
(دیوان/ ۲۰۸)

چرخ را رایض اقبال تو می دارد رام امن را بازوی انصاف تو می بخشد زور
(دیوان/ ۲۱۸)

سیف اسفرنگی:

به دست رایض اقبال کامران تو رام تو آن هلال رکابی که هست تو سن چرخ
(دیوان/ ۳۲۸)

مجیرالدین بیلقانی:

چون چه؟ همچون قلم و تیغ ز تیغ و قلمش گشت بازار ظفر تیز و قد دولت راست
(دیوان/ ۳۶۴)

سیف اسفرنگی:

نیست جز گرز غلامان تو در رزم گران از تو بازار ظفر تیز چنان شد کامروز
(دیوان/ ۴۱۷)

نظمی:

چون یوسف چاهی از بن چاه تابان دم گرگ در سحرگاه
(لیلی و مجنون/ ۱۷۸)

سیف اسفرنگی:

فصل گل و سماع تو وقت صبح و خفته ما گرگ سحر چو یوسف از چاه افق برآمده
(دیوان/ ۶۱)

دیوان اشعار سیف الدین اسفرنگی، قریب به سی سال پیش، به کوشش دکتر زیده صدیقی، در مولتان پاکستان به چاپ رسید. این دیوان بر حسب قول مصحح، با مقابله نه نسخه و با محوریت نسخه‌ای از کتابخانه گنج بخش پاکستان در سال ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷ ش طبع شده است. اما پس از گذشت سی سال، تصحیح منقح و بازبینی دقیقی می‌طلبد. مقصود از این سخن، البته بی‌قدر جلوه دادن کار و همت مصحح، آن هم با امکانات

طبعی ناچیز آن زمان و آن سامان نیست، اما پاره‌ای نواقص و کاستی‌ها به این دیوان راه یافته است که در مواردی نیازمند تصحیح و در موضعی، نیازمند تحشیه و پی‌نوشت است؛ برای نمونه، این غزل از انوری، با چند تفاوت جزئی در دیوان سیف مضبوط است:

دلم را روز بازاری بیفتاد	مرا با دلبری کاری بیفتاد
دلم را ناگهان کاری بیفتاد	مسلمانان مرا معذور دارید
بسی کوشید و یکباری بیفتاد	دلم با عشق دست اندر کمر زد
از آن سجاده زناری بیفتاد	دلم سجاده عشقش برافشاند
نه بر بالای من کاری بیفتاد	... مرا افتاد بر بالای او کار

(دیوان انوری/ ۷۹۵، دیوان سیف/ ۶۲۵)

باری، چنان‌که پیشتر گفتم، بسیاری از قصاید شاعر اسفرنگی، خاقانی‌وار است و سیف، در مضمون و آهنگ و قافیه و ردیف به اقتضای خاقانی رفته است. اثرپذیری سیف را از استاد شروان در پنج مقوله دسته‌بندی کرده‌ایم که ذیلاً نمونه‌هایی از آن را می‌بینید.

اثرپذیری سیف اسفرنگی از خاقانی

الف) تضمین: سیف‌الدین گاه نیم بیتی از خاقانی را به عین، در گفتار خود گنجانده است و به اصطلاح از شعر خاقانی تضمین کرده است؛ خاقانی:

<u>جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا</u>	باز هم تا خط بغداد فکن بار مرا
---	--------------------------------

(دیوان/ ۳۹)

سیف اسفرنگی:

خط بغداد که پرداخته خاقانی سرت	چون نشد کشف به اندیشه بسیار مرا
<u>دل ندادم که در آن حال تو را گوییم خیز</u>	جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا

(دیوان/ ۹۱)

خاقانی:

ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه
ما فتنه بر توايم و تو فتنه بر آينه
 (دیوان/ ۳۹۸)

سیف اسفرنگی:

ما فتنه بر توايم و تو فتنه بر آينه
صدرًا شنیدهای که بر این وزن گفته‌اند
 (دیوان/ ۴۳۶)

ب) همانندی در مضمون: شماری از ایيات سیف اسفرنگی بیش و کم، درون‌مایه‌ای شبیه به برخی از سروده‌های خاقانی دارد، بی‌آن‌که در وزن و ردیف و قافیه همانند باشند؛ این اشتراک، البته بیشتر میان مصاریع برقرار است و نه ایيات.

خاقانی:

بهر مزدوران که محروم ران بدند از ماندگی
قرصه کافور کرد از قرصه شمس الضحی
 (دیوان/ ۲۱)

سیف اسفرنگی:

عیسی جانی و من در تب سرسام عشق
قرصه کافور ساز از نفس صبحدم
 (دیوان/ ۳۱۴)

خاقانی:

روی چو صبحش مرا از الم دل رهاند
عیسی و آنگه الم جنت و آنگه عذاب
 (دیوان/ ۴۶)

سیف اسفرنگی:

جنبیش صفرای من مایه سودای توست
زشت بود این که تو عیسی و من در الم
 (دیوان/ ۳۱۴)

خاقانی:

صبح تا آستین برافشانده است
دامن عنبر تر افسانده است
 (دیوان/ ۸۱)

سیف اسفرنگی:

خیز که صبح بر فشاند از سر حال آستین
پردگیان صبح را برگ و نوا بساز هین
(دیوان / ۳۹۲)

خاقانی:

بادیه باع بهشت و بر سر خوانهای حاج
پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده‌اند
(دیوان / ۹۱)

سیف اسفرنگی:

تنگ شکر تو راست باری
طاووس ملائکت مگس ران
(دیوان / ۳۹۴)

خاقانی:

صبح خیزان کز دو عالم خلوتی بر ساختند
مجلسی بر یاد عید از عید خوشنور ساختند
(دیوان / ۱۱۱)

سیف اسفرنگی:

صبح خیزان چو صبور غم عشق تو کنند
مجلس انس هم از یاد تو بر می‌سازند
(دیوان / ۶۲۵)

خاقانی:

صیحدم چون کله بندد آه دودآسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
(دیوان / ۳۲۰)

سیف اسفرنگی:

آه عیرب بارش از دود آتش و جد
هر صبح کله بندد بر طاق چرخ اعلی
(دیوان / ۴۶۰)

خاقانی:

ز خاقانی این منطق الطیر بشنو
که چون او معانی سرایی نیابی
(دیوان / ۴۱۹)

سیف اسفرنگی:

طوطیان منطق آموز الهی را به فن

منطق الطیر است در دیباچه گفتار من

(دیوان/۴۲۶)

خاقانی:

بد بیضای آفتاب نگر

زرفshan ز آستین معلم صبح

(دیوان/۴۶۵)

سیف اسفرنگی:

صبح چو آستین زر بر سر خاکیان вшاند

از سر حال جانفشنان بر سر یار نازین

(دیوان/۳۹۲)

خاقانی:

نافة شب را چو زد سیمین کلید

مشک تر در پرنیان بنمود صبح

(دیوان/۴۷۲)

سیف اسفرنگی:

تیر سحرگاه کرد نافه شب را کلید

مغز هوا را گشاد نفحة آن حس شم

(دیوان/۳۱۳)

خاقانی:

بهر بذلش نطفه خورشید را

نقش در ارحام کان بست آسمان

(دیوان/۵۱۶)

سیف اسفرنگی:

آبستن مهر توست دوشیزه کان آری

از نطفه خورشید است حمل رحم معدن

(دیوان/۳۶۹)

ج) همانندی در مضامون و وزن و قافیه و ردیف / در مضامون و وزن: این دسته از ایيات سیف، جدا از مضامون، وزن و آهنگی خاقانی وار دارد؛ قوافی و ردیف‌های یکسان در پایان دو بیت نیز، بر شبات ملموس و سمعانی آن با شعر خاقانی می‌افزاید؛

خاقانی:

ناصر دین نبی مفتخر اولیا مادح شیخ امام عالم عامل که هست
(دیوان / ۳۷)

سیف اسفرنگی:

ناصر شرع رسول هادی امت که هست خامه او رهنمای چون سخن انبیا
(دیوان / ۱۰۱)

خاقانی:

متی دارم اگر بر سر نطعم چو چراغ بنشانی خوش و آنگه بکشی زار مرا
(دیوان / ۴۰)

سیف اسفرنگی:

تیغ ظلم آخته و نطع خطر گستردہ ناله زار چه سود ار نکشی زار مرا
(دیوان / ۹۲)

خاقانی:

تو نکوتر کشی ایرا تو سبک دست تری خیز برهان ز گران دستی اغیار مرا
(دیوان / ۴۱)

سیف اسفرنگی:

از می صافی روحانی ریحانی بوی به دمی باز خراز رحمت اغیار مرا
(دیوان / ۹۱)

خاقانی:

بی روی و موی تو نبرد هیچ کس گمان بر آفتاب عنبر و بر عنبر آفتاب
(دیوان / ۵۹)

سیف اسفرنگی:

گر هیچ وقت جلوه در آینه بنگری در مشک ماہ بینی و در عنبر آفتاب
(دیوان / ۱۱۷)

خاقانی:

خطبه به نام رفعت قدرش همی کند

در اوج برج جوزا بر منبر آفتاب

(دیوان / ۹۵)

سیف اسفرنگی:

آن را که کرد خطبه مدحت به نام او

از پایه سپهر نهد منبر آفتاب

(دیوان / ۱۱۸)

خاقانی:

صفتی است حسن او را که به وهم درنیاید

چو نسیم زلفش آید علم صبا نجند

روشی است عشق او را که به گفت برنیاید

چو فروع رویش آمد سپه سحر نیاید

(دیوان / ۱۲۱)

سیف اسفرنگی:

نظری است چشم او را که به وهم درنیاید

شب وصل تو به جایی که فشاند زلف شاید

خطری است کار او را که به جهد برنیاید

به مشام اگر نسیم نفس سحر نیاید

(دیوان / ۶۲۳)

خاقانی:

چون نم ژاله ز خایه در تف خورشید

جان حسود از تف حسام برآمد

(دیوان / ۱۴۵)

سیف اسفرنگی:

آن که ز تف سوم کینه او خصم

جان به لب چشمه حسام برآرد

(دیوان / ۲۱۲)

خاقانی:

دیر زی ای بحر کف که عطسه جودت

چشمه مهر است کز غمام برآمد

(دیوان / ۱۴۵)

سیف اسفرنگی:

دود سیاهیست کز محیط گه جود
دست تو در صورت غمام برآرد
 (دیوان/ ۲۱۳)

خاقانی:

مختار چار ملت سردار هفت کشور
 از چار و هفت گیتی سلطان خلاصه آمد
 (دیوان/ ۱۹۱)

سیف اسفرنگی:

استاد مکتب عقل مختار هفت کشور
 خوش کرده وقت خود را برابر باد عمندہ الملک
 (دیوان/ ۲۲۰)

خاقانی:

کنیت تیغ تو هست قلزم آتش بخار
 نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف
 (دیوان/ ۱۸۰)

سیف اسفرنگی:

از پی کشت (ظ:کنیت) نیاز قلزم زرین بخار
 چشمۀ خورشید وار بحر سخای تو باد
 (دیوان/ ۲۶۳)

خاقانی:

هفت آسمان مشاطه و هفت اختر آینه
 شاهنشهی که بهر عروس جلال اوست
 (دیوان/ ۳۹۹)

سیف اسفرنگی:

مشاطه چار مادر و سه خواهر آینه
 ای نوعروس بخت تو را برابر سریر عز
 (دیوان/ ۴۳۶)

خاقانی:

مانا که خود نساختی اسکندر آینه
 گرنه ردیف شعر مرا آمدی به کار
 (دیوان/ ۴۰۰)

سیف اسفرنگی:

سودای خدمت تو بر آن داشت تا چنان شعر تو را ردیف کند چاکر آینه
 (دیوان/ ۴۳۶)

خاقانی:

اگر خواهی گرفت از ریز روزی روزه عزلت
کلوخ انداز را از دیده راوق ریز ریحانی
 (دیوان/ ۴۱۲)

سیف اسفرنگی:

اگر خواهی که چون انگور نام سروری بابی
به اشک از جرعه‌دان چشم راوق ریز پنهانی
 (دیوان/ ۵۰۰)

خاقانی:

نه نه ما را هنری نیست که گردون شکnim
خویشن چند به فتراک هنر برپندیم
 (دیوان/ ۵۴۲)

سیف اسفرنگی:

چون هنر عیب شد امروز به صورت خود را
زشت باشد که به فتراک هنر برپندم
 (دیوان/ ۳۳۷)

خاقانی:

بر دل غم فراقت آسان چگونه باشد
دل را قیامت آمد شادان چگونه باشد
صرحای آب و آتش پنهان چگونه باشد
 (دیوان/ ۶۰۰)

سیف اسفرنگی:

دل بی غم تو آخر شادان چگونه باشد
بالا گرفته آتش پنهان چگونه باشد
 (دیوان/ ۶۲۷)

خاقانی:

خیز و به ایام گل باده گلگون بیار
نوبت دی فوت شد نوبت اکنون بیار
(دیوان/ ۶۱۹)

سیف اسفرنگی:

باد سحرگه وزید صبح دمید ای نگار
وقت صبح است خیز باده گلگون بیار
(دیوان/ ۲۶۱)

خاقانی:

کاشکی جز تو کسی داشتمی
یا بـه تو دسترسی داشتمی
یا در این غـم کـه مـرا هـر دـم هـست
همدم خویش کسی داشتمی
(دیوان/ ۶۷۵)

سیف اسفرنگی:

جان به این حادثه در باختمی
از غـم بـی کـسی بـگـرـیـستـمـی
گـرـبـهـ جـانـ دـسـتـرـسـیـ دـاـشـتـمـیـ
گـرـ جـزـ اوـ هـیـچـ کـسـیـ دـاـشـتـمـیـ
(دیوان/ ۶۷۰)

خاقانی:

مرا روزی نپرسی کآخر ای غمخوار من چونی
میان خاک و خون چون صید غلطان است خاقانی
دل بیمار چون است و تو در تیمار من چونی
نگویی کای وفادار جفا بردار من چونی
(دیوان/ ۶۸۱ و ۶۸۲)

سیف اسفرنگی:

نپرسی یک شب هرگز که ای پژمان من چونی
مرا کشتی و غلطان کرده در خون و نپرسیدی
دلت بـیـ وـصـلـ منـ چـونـ اـسـتـ وـ باـ هـجـرانـ منـ چـونـیـ
کـهـ هـانـ اـیـ کـشـتـهـ درـ خـاـکـ وـ خـوـنـ غـلـطـانـ منـ چـونـیـ
(دیوان/ ۶۶۷)

د) همانندی در وزن و قافیه و ردیف: چنین می‌نماید که سیف، مواضعی از دیوان خاقانی را بر اثر کثرت مطالعه پیش چشم داشته است، زیرا حتی آن‌جا که تنها در ارکان پایانی (قافیه و ردیف) به اقتضای خاقانی رفته است، باز واژگانی از کلام استاد شروان در اثنای شعرش وارد شده است؛

خاقانی:

گل به بیل تو ندارم من و گلگون قدحی
می خورم تا ز گل گور دمد خار مرا
(دیوان / ۴۰)

سیف اسفرنگی:

نه از آن می که نهند از گل او خار مرا
پرچم شب یافت رنگ رایت صبح انتصاب
(دیوان / ۹۱)

خاقانی:

خسر و خورشید چتر آن که ز کلک و کفس
پرچم شب یافت رنگ رایت صبح انتصاب
(دیوان / ۳۱۴)

سیف اسفرنگی:

چون علم آفتتاب کرد فلک سرنگون
یافت به تأیید فتح رایت شب انتصاب
(دیوان / ۱۱۴)

خاقانی:

آمد آن مرغ نامه آور دوست
صبحگاهی کز آشیان برخاست
(دیوان / ۶۰)

سیف اسفرنگی:

مرغ اندیشه در هـوای پیان
همچو عنقا ز آشیان برخاست
(دیوان / ۱۴۹)

خاقانی:

کاوه که داند زدن بر سر ضحاک پتک
کی شودش پاییند کوره و سندان و دم
(دیوان / ۲۶۳)

سیف اسفرنگی:

نی که چو ضحاک بود صبح و فریدونش مهر
بر سر ضحاک زد تیغ فریدون درفش
کوره کاوه اثیر باد سحرگاه دم
چون دم کاوه بزد بیش در آن روز دم
(دیوان/ ۳۱۳)

خاقانی:

در عرضگه عشقش فتنه سپه انگیزد
در رزمگه زلفش گردون سپر اندازد
(دیوان/ ۵۷۸)

سیف اسفرنگی:

در رزمگه فتنه جزعش چو کمر بندد
از ناوک مژگانش گردون سپر اندازد
(دیوان/ ۱۹۲)

ه) همانندی در ترکیبات و واژگان: ترکیبات بدیع خاقانی بارها به شعر سیف راه یافته است.

خاقانی:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
(دیوان/ ۱۷)

سیف اسفرنگی:

هم تو شناسی که من ملک سخن را به حق
وارث خاقانیم بسته شروان نیم
(دیوان/ ۳۱۶)

خاقانی:

عطسه او آدم است عطسه آدم، مسیح
اینت خلف کز شرف عطسه او بود باب
(دیوان/ ۴۴)

سیف اسفرنگی:

عطسه آدم آندم ار از سر عشق خاستی
عیسی فارغ از جهان دست به سر برآمدی
(دیوان/ ۴۶۲)

خاقانی:

دل خرد مرا غمان بزرگ
از بزرگان خرده‌دان برخاست
(دیوان / ۶۲)

سیف اسفرنگی:

بینی به هر طرف که مبارز نظر کند
خرده‌دان دوربین و بزرگان خرده‌دان
(دیوان / ۳۶۳)

حاقانی:

در شکر ریز نو عروس سخن
نی مصریش خاطب هنر است
(دیوان / ۸۵)

سیف اسفرنگی:

نو عروسان سخن از مدح تو ناخواسته
برتر از بالای همت رسم و آیین یافته
(دیوان / ۴۵۶)

حاقانی:

قندز شب پوش او هست شب فتنه زای
صبح قيامت شده است از شب او آشکار
(دیوان / ۱۷۸)

سیف اسفرنگی:

شاه عمید آن حبس آن که کند آفتاد
قندز شب پوش او از مرثه حور عین
(دیوان / ۳۹۸)

حاقانی:

گر به زمین افتادی هندسه رای تو
قوس قزح سازدی طاق پل رود زم
(دیوان / ۲۶۴)

سیف اسفرنگی:

تکمله عقل کل هندسه رای توست
چون گره سرگم چراست عقدة جذر اصم
(دیوان / ۳۱۵)

حاقانی:

زاده طبع منتدايان که خصمان منت
آري آري گربه هست از عطسه شير ژيان
(ديوان / ۳۲۸)

سیف اسفرنگی:

زاده طبع من است آن که در ايام تو
همچو بنات سپهر نیست به کس متهم
(ديوان / ۳۱۵)

خاقانی:

منتظران تواند مانده ترجی به کف
رخش برون تاز هان، پرده برانداز هین
(ديوان / ۳۳۴)

سیف اسفرنگی:

از در بار خیال پرده برانداز هین
پرده نشینان نگر بر در بار يقين
(ديوان / ۳۹۷)

خاقانی:

بر حمک الله زد آسمان که دم صبح
عطسه مشکین زد از صبای صفاهان
(ديوان / ۳۵۴)

سیف اسفرنگی:

صبح دوم عطسه داد يرحمک الله گفت
قطب که پيري است در خانقه آسمان
(ديوان / ۳۷۰)

خاقانی:

خاقانی از این چرخ سیه کاسه دون
چونی تو از این گلخن خاکستر گون
(ديوان / ۷۳۰)

سیف اسفرنگی:

به دور دولت مشتی سیاه کاسه دون
ز شرم عمر گران جان سبک دلم چون کوس
(ديوان / ۲۷۵)

تکمله و خاتمه

اثرپذیری سیف اسفرنگی از خاقانی، محدود به این نمونه‌ها نمی‌شود؛ آن‌چه در این وجیزه آمد، مصدق «یک حرف از هزاران» بود. برای آن که اشتراکات و همسانی‌ها را بیشتر نشان دهیم، از ذکر ایاتی که تنها در وزن و قافیه شبیه یکدیگر بودند و به هیچ روی مانندگی لفظی و معنایی نداشتند، درگذشتیم.

به باور ما، سودمندی مقایسه میان دو شاعر هم‌زبان، در این است که گاه می‌توان از ناگشوده‌های شعری و غوامض زبانی یک شاعر از راه سنجش با شعر سراینده دیگر، گره‌گشایی کرد و یا به کمک دیوان یکی، تصحیحاتی در دیوان دیگری انجام داد؛ هم‌چنان که واژه «کُنیت» در بیت زیر از سیف، در دیوان «کشت» کتابت شده، اما از راه سنجش شعر او با بیتی از خاقانی درمی‌یابیم که واژه مذکور، باید کُنیت باشد و نه کشت.

سیف اسفرنگی:

چشمء خورشید وار بحر سخای تو باد از پی کشت (ظ:کنیت) نیاز قلزم زربن بخار
(دیوان / ۲۶۳)

بسنجید با این بیت از خاقانی:

نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف کنیت تیغ تو هست قلزم آتش بخار
(دیوان / ۱۸۰)

منابع

اسفرنگی، سیف الدین (۱۳۵۷ش) دیوان سیف الدین اسفرنگی، با مقدمه و تصحیح زیده صدیقی. مولتان پاکستان: وزیر اعوان - قومی ثقافتی مرکز بهبود.
انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲) دیوان انوری. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. چاپ سوم.
تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ایمان، رحم علی خان (۱۳۸۶) تذکرۀ منتخب اللطائف. تصحیح و توضیح: حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران: طهوری.

پخاری، عميق (۱۳۳۹) دیوان عميق پخاری. با مقابله و تصحیح و جمع آوری سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی فروغی.

بیگدلی، آذر (۱۳۷۸) آتشکدۀ آذر. نیمة دوم. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیر کبیر.

بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸) دیوان مجیرالدین بیلقانی. به تصحیح محمدآبادی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

جوینی، عظاملک (۱۳۸۶) تاریخ جهانگشای جوینی. براساس تصحیح علامه محمد قزوینی. به اهتمام سید شاهرخ موسویان. تهران: دستان [سه جلد در یک مجلد].

رازی، امین احمد [بی تا]. هفت اقلیم. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.

زیدری نسوی، شهاب الدین محمد (۱۳۶۵) سیرت جلال الدین مینکبرنی. ترجمه فارسی از اصل

عربی از مترجم معجهول در قرن هفتم هجری. تصحیح، مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی.

تهران: علمی و فرهنگی.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۳) کلیات سعدی. بر اساس تصحیح و طبع فروغی و مقابله با دو نسخه دیگر. تصحیح، تعلیقات و فهارس به کوشش بهاء الدین خرمشاهی. تهران: دستان.

سمرقندی، دولتشاه (۱۳۸۲) تذکرۀ الشعرا. به اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.

ستایی غزنوی، ابوالمجد مجدد بن آدم (۱۳۴۱) دیوان ستایی. با مقدمه و حواشی و فهرست به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه ابن سینا.

سوزنجی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸) دیوان حکیم سوزنجی سمرقندی. به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیر کبیر.

صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران. جلد دوم. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات فردوس.

فاریابی بلخی، ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد (۱۳۳۷) دیوان ظهیر فاریابی. به اهتمام تقی بیشن. مشهد: کتابفروشی باستان.

فرخی سیستانی (۱۳۸۵) دیوان فرنخی سیستانی. تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ هفتم. تهران: زوار.

قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷) تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ترجمه داود اصفهانیان. تهران: گستره.

لودی، شیرعلی خان (۱۳۷۷) مرآت الخيال. به اهتمام حمید حسنی و بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.

مخترار غزنوی، عثمان بن عمر (۱۳۸۲) دیوان عثمان مختاری. به اهتمام جلال الدین همایی. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ملک‌شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی (۱۳۸۶) تذکرہ خیرالبیان. تصحیح انتقادی: عبدالعلی اویسی. پایان‌نامه دکتری. راهنمای طاهره خوشحال و مرتضی هاشمی. دانشگاه اصفهان.

نظمی گنجه‌ای، الیاس الدین (۱۳۸۴) کلیسی و مجنون. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: قطره.

صدیق حسن خان (۱۳۸۶) تذکرہ شمع‌انجمان. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد کاظم کهدویی. یزد: دانشگاه یزد.

عوفی، محمد (۱۳۳۵) لباب الالباب. از روی چاپ اروپا به تصحیح ادوارد براون و علامه قزوینی. با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی و چاپخانه محمدعلی علمی.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹) مجمع الفصحاء. به کوشش مظاہر مصفا. تهران: امیرکبیر.